

طرح سولاتی در خصوص رابطه اسلام و دموکراسی: تلاشی دوباره

سودابه سیاوشان

پس از انتشار مقاله "سروش‌سیسم: تحقیق یا تزویر"، در سایت ایرانیان آقای آرشین ایرانی در نوشته ای تحت عنوان "در نکوهش ایسم‌سازی و انگ زدن" به نکاتی اشاره کرده اند که رابطه چندانی با مقاله "سروش‌سیسم" ندارد و طبیعتاً به پیشبرد بحث کمک چندانی نمی کند. قصد من اما از پرداختن به گوشه هایی از نوشته ایشان صرفاً فراهم آوردن زمینه ای برای طرح دوباره سولاتی در خصوص رابطه اسلام و دموکراسی است؛ به این امید که از شیوه های بارها تجربه شده ای که صرفاً به تخطئه آرا و افکار دیگران می پردازند فاصله بگیریم و احیاناً قدمی هم در جهت روشن کردن موضوع برداریم.

آقای ایرانی در نوشته شان خصائلی را به مقاله "سروش‌سیسم" نسبت داده اند و سپس به انتقاد از این خصلت ها نشسته اند بدون توجه به این که ویژگیهایی که مورد انتقاد ایشان واقع شده اند ربطی به مقاله من ندارند. به عنوان مثال ایشان می نویسند: "خانم سیاوشان ملاک جدیدی برای ارزیابی تجزیه و تحلیل ارائه داده‌اند که بسیار هیجان‌انگیز است. کسی تجزیه و تحلیل صادقانه‌ای انجام می‌دهد که از خط قرمز عبور کند و خودش را به کشتن بدهد. به قول محروم شریعتی: «آنان که حسینی بودند رفتند و آنها که ماندند باید زینبی باشند وگرنه یزیدی‌اند.» یعنی اگر راست می‌گویی برو بمیر!"

قرائت ایشان از نوشته من کاملاً نادرست است.¹ من نوشته ام: "سوال این است چرا آقای سروش در مورد این دستورات—و بسیاری آیات و دستورات مشابه که قرآن لبریز از آنهاست—و تناقض آشکارشان با دموکراسی و برابری، حرفی برای گفتن ندارند؟ ممکن است گفته شود که آقای سروش در ایران زندگی می کند و گفتن چنین چیزهایی همان و سر را به باد دادن همان. و البته این تذکر منطقی است اما در عین حال این امر نمیتواند توجیه گر کار کسانی باشد که تحت عنوان محقق، با نادیده گرفتن تناقضات بنیانی اسلام و دموکراسی و تاکید بر مباحث فرعی، عملاً، بجای کمک کردن به این بحث، در خدمت سیاست هایی قرار می گیرند که نیازهای تبلیغاتی‌شان در گرو پوشاندن این تناقضات است." من خیال نمی کنم این جمله ها چندان پیچیده باشند اما با پوزش از خوانندگانی که نوشته مرا با دقت خوانده اند نکته اصلی این بخش را تکرار میکنم: کسی از آقای سروش—و هیچ کس دیگری که در ایران زندگی می کند و یا قصد بازگشت به ایران را دارد—انتظار ندارد که بیاید و قرآن و اسلام را

¹ نقل قول ایشان هم از شریعتی نادرست است. نقل قول دقیق این است: "آنها که رفتند کاری حسینی کردند، آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند، وگرنه یزیدی اند." البته این نقل قول هم ربط چندانی به بحث من ندارد.

نفی کند و آنها را عقب مانده و قرون وسطایی و . . . بخواند، به گونه ای که به غضب حکومت اسلامی دچار آید. در عین حال اما حکومت اسلامی ایران آقای سروش را مجبور نکرده است تا به تبلیغ افسانه سازگاری اسلام و دموکراسی بپردازد.

در همین رابطه جوابیه کوتاهی هم آقای صدری در مورد مقاله "سروشیسیم" نوشته اند که چنانکه خودشان هم اشاره کرده اند تحت تاثیر نوشته آقای ایرانی بوده است. ایشان هم بعد از قدری سرزنش در خصوص اینکه آقای سروش را نباید سازشکار خواند، به منظور موثرتر کردن یادداشت شان از آقای نبوی نقل قول آورده اند که کسانی در خارج از کشور نشسته اند و به اسم مستعار مطلب می نویسند و آنهایی را که در ایران با اسم واقعی شان به زندان می روند سازشکار می خوانند. این نقل قول ربطی به نوشته من ندارد چون من آقای سروش را سازشکار نخواندم. به نظر من برخورد ایشان به مقوله اسلام و دموکراسی صادقانه نبوده است و دلایلم را هم به طور مشخص آورده ام. و مشخص ترین دلیل اینکه ایشان هیچگاه تکلیف خودشان را با اصولی که در اسلام مقدس شمرده می شوند و بنابراین نمی توانند مورد نقد و بررسی و نفی قرار بگیرند روشن نکرده اند با وجودی که می دانند که بسیاری از این اصول مقدس منشاء اتوریته ای هستند که در یک سیستم دموکراتیک باید از رای مردم سرچشمه گیرد.

در هر حال، همانطور که اشاره کردم برخلاف ادعای این دو نوشته من نگذشتن از خطوط قرمز را سازشکاری نخوانده ام و اساسا نکات اصلی مقاله من صرفا سوالات بی پاسخ در مورد رابطه اسلام و دموکراسی بوده است. اما آقای صدری کماکان تصمیم گرفته اند در کمال "صداقت" بنویسند: "بیاییم سروش را مثل گنجی از حالا سازشکار نخوانیم تا وقتی ناچار شدیم برای نجاتش از بند یا در مجلس ترحیمش بدست ایادی ظلم و جور مرثیه بخوانیم دچار تناقض نشویم! نه اینکه آنها که در مورد گنجی شمع را از هر دو سو سوزاندند اصلا احساس تناقض کرده باشند! آنچه آرشین ایرانی فلسفه "برو بمیر" اش خوانده قائلانش را در برابر اینگونه تناقضها بیمه می کند: تا دم مرگ نبود یا تا نمرده بود که ما نمیدانستیم سازشکار نیست!"

آخر این چه استدلالی است که از سروش و سروش ها انتقاد نکنید چون ممکن است به زندان بیفتند و پشیمان شوید. . . و مگر ندیدید در مورد گنجی چه شد؟! آیا واقعا هنوز این توهم وجود دارد که حکومت اسلامی ایران برای زندانی کردن و شکنجه احتیاج به بهانه دارد؟ به علاوه اگر قرار باشد از نقد ایده های کسانی که یا به زندان افتاده اند و یا ممکن است به زندان بیفتند خودداری کنیم که باید در سکوت محض به سر ببریم! چون مگر اهل اندیشه ای را می شناسید که در این حکومت اسلامی تضمینی برای آزادیش وجود داشته باشد؟ نه، این شیوه خود سانسوری دقیقا آن چیزی است که حکومت کنونی ایران در پی آن است و برخلاف این استدلال نه چندان هوشمندانه، به اعتقاد من مسئولیت زندانی شدن گنجی ها و کلا تمام کسانی که به خاطر افکارشان دچار زندان و شکنجه شده اند فقط و فقط متوجه حکومت اسلامی است

وبس! این را هم اضافه کنم که اگر روزی آقای سروش به زندان بیفتد من به سهم خودم و تا آنجا که می توانم پلیدی زندانبانان را یادآور خواهم شد، اما صرفا به این دلیل که زندانی کردن افراد به دلیل عقایدشان باید محکوم شود نه به این خاطر که موافق عقاید زندانی هستیم. آیا واقعا این نکته نیاز به گفتن دارد؟

آقای صدری در ادامه نوشته اند: "اما در مورد آیات قرآن در مورد زنان هم خانم سیاوشی (بقول آقای ایرانی) نوبرش را نیاورده اند." قبل از هر چیز به نظر می رسد ایشان در خواندن مقاله من آنقدر دقت به خرج نداده اند که حتی اسم نویسنده را درست بنویسند (و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) اما به گمان من این بی توجهی قدری هم با غرض ورزی توام است. من نمیدانم در کجا نوشته ام که گویا اشاره هایم به آیات قرآنی و نیاز به تجدید نظر در چگونگی برخورد به متون مذهبی جدیداند! و پس گفتن اینکه نوبرش را نیاورده ام چه کمکی به بحث می کند؟ هیچ! و کلا این شیوه ای است که در این دو مقاله به کار گرفته شده است. همانطور که در ابتدای این مختصر آوردم، اول مطالبی را به نوشته من نسبت داده اند (مطالبی که در هیچ جای آن نوشته پیدا نمی شود) و بعد شجاعانه آن مطالب را به باد نقد گرفته اند. در خصوص اینکه اشاره به آیه هایی از قرآن که در آنها جایگاه زن مورد اشاره قرار گرفته است نکته چندان جدیدی نیست، حرف ایشان کاملا درست است. در واقع نه فقط در مورد مسائل مربوط به زنان بلکه در مورد بسیاری دیگر از "ارزشهای اسلامی" مانند پذیرش عملی برده داری،^۲ قطعا بسیاری از آیات قرآنی در ۱۴۰۰ سال گذشته مورد سوال قرار گرفته اند اما متأسفانه جواب چندان در یافت نشده است. و بحث مقاله "سروشیسیم" هم همین است.

^۲ آیه هایی که در آن به چگونگی رفتار با بردگان اشاره شده است بسیارند.
- "و زنان شوهر دار (بر شما حرام است) مگر آنها را که (از راه اسارت) مالک شده اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است). اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. سوره النساء، آیه ۲۴.
- "و به پدر و مادر نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید، زیر خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سر باز می زند) دوست نمی دارد." سوره النساء، آیه ۳۶.
- "خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهایتان متفاوت است)؛ اما آنها که برتری داده شده اند حاضر نیستند از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی در آن مساوی گردند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می نمایند (که شکر او را ادا نمی کنند)" سوره التحل، آیه ۷۱.
- "و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را—جز آن مقدار که نمایان است—آشکار نمایند و (اطراف) روسری های خود را را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نمایند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا... یا بردگانشان (کنیزانشان)، یا خدمتکاران مردی که تمایلی به زن ندارند... " سوره المومنون، آیه ۳۱.
- "و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند!" سوره النور، آیه ۳۳.
در قرآن در حدود بیست آیه وجود دارد که تلویحا بردگی را امری پذیرفته شده تلقی می کنند.

در مورد مسئله قدمت این سوالات یک نکته دیگر را اضافه کنم. سوالات اساسی بحث اسلام و دموکراسی که نمونه هایی از آنها را در مقاله "سروشیسیم" آوردم همگی در چارچوب بحث رابطه مذهب و حکومت قرار دارند و این هم بحث جدیدی نیست. حداقل تجربه انقلابات قرن نوزدهم فرانسه در خصوص مبارزه با نقش کلیسا در حکومت که چند دهه طول کشید و بالاخره به جدایی مذهب از دولت انجامید تجربه ای فوق العاده مهم بویژه در زمینه نظری است که به طرز عجیبی توسط طرفداران ایده سازگاری اسلام و دموکراسی نادیده گرفته شده است.³ این تجربه به طور مشخص بر تناقضات میان اتوریته ناشی از مذهب و اتوریته برخاسته از رای مردم اشاره می کند و بسیار جالب است که سروشیسیم همچنان بر این تجربه و تجربه های مشابه چشم بسته است.

در هر حال نادیده گرفتن این سوالات دوایی بر هیچ دردی نیست و علاوه بر آن، من اعتقاد دارم که در تمام کشورهایی که درگیر مذهب اسلام بوده و هستند و در عین حال نطفه های جنبش های دموکراتیک را در درون خود دارند، این سوالات دیر یا زود خود را تحمیل خواهند کرد. کما اینکه هم اکنون در عراق، و در پروسه نوشتن قانون اساسی، پس از آنکه صحبت از اهمیت بخشیدن به نقش اسلام در قانونگذاری پیش آمد، یکی از اتفاقات مهم تظاهرات زنان عراقی در اعتراض به این امر بود، چرا که می دانند اگر قوانین اسلامی قرار باشد به مرحله اجرا درآیند حتی آزادی های دوران صدام را نخواهند داشت. حداقل در این مورد به نظر می رسد زنان عراقی راه حلی برای سازگاری اسلام و دموکراسی پیدا نکرده اند.

در خصوص یادداشت آقای صدری ذکر نکته دیگری هم لازم است. ایشان در ادامه جمله "و اما در مورد آیات قران در مورد زنان هم خانم سیاوشی (بقول آقای ایرانی) نوبرش را نیاورده اند." می نویسند: "تکرار بدیهاتی مثل لزوم تجدید نظر در نحوه نگرش به متون مذهبی مرز های کلام جدید (یا فمینیسم، به تعبیر خوشمزه رامین) را در نمی نوردد. آنها که اخیراً به ایران نرفته اند یا رفته اند ولی سروکارشان به دانشگاه ها یا حتی حوزه های علمیه نیافتاده شاید ندانند که این حرفها را دیگر جوانهای سبز خط چه در حوزه و چه در دانشگاه هم اینروز ها مثل نقل و نبات بلغور که میکنند." البته واضح است که بچگانه خواندن صحبت دیگران هم کمکی به بحث نمی کند اما به گمانم اشاره به این شیوه برخورد لازم است چون از یک طرف نشان دهنده ذهنیتی است که بی گمان می تواند یکی از نسخه های نه چندان پالایش یافته سروشیسیم را نمایندگی کند و در عین حال مثال دیگری است از تلاش برای اجتناب از پاسخ به

³ البته در این مورد مطلب بسیار است و این مباحث قدیمی همچنان ادامه دارند. به عنوان مثال رجوع کنید به یکی از آخرین مصاحبه های سلمان رشدی که در آن از جمله به رابطه مذهب و دولت پرداخته است. ترجمه این مصاحبه چند روز پیش در سایت شهروند منتشر شد.

سوالات اصلی. به علاوه چنین برخوردی یک بار دیگر نشان می دهد که چهره واقعی را در پس نقاب روشنفکرانه برای همیشه نمی توان پنهان کرد:
"در خرجه از این بیش منافق نتوان بود"

به سوالات اصلی رابطه اسلام و دموکراسی و مقاله آقای ایرانی بازگردیم. ایشان در مقاله شان می نویسند "من گرچه موافق تمام آرای سروش نیستم و در اینجا هم قصد دفاع از او را ندارم، اما مطمئنم که نویسنده‌ی آن مقاله اشرافی بر آرای وی ندارد. اگر می داشت بی شک پاسخ بسیاری از پرسش‌هایش را می یافت." کم و بیش در همین رابطه ایشان انتقاد دیگری را هم متوجه مقاله "سروش‌یسم" دانسته اند و آن اینکه من آقای مصباح یزدی را تنها مرجع اسلام و روایت ایشان را تنها روایت درست از اسلام تلقی کرده ام و شاید به این دلیل فکر می کنند که پاسخ پرسش‌هایم را پیدا نکرده ام. متأسفانه باز هم دقت کافی در خواندن نوشته به کار نرفته است و باز هم آقای ایرانی ترجیح داده اند تا بجای بحث در مورد نکات مطروحه در مقاله من نکاتی را که نقد و نفی شان برای ایشان ساده تر است به نوشته من نسبت دهند. در نوشته من به گفته آقای مصباح یزدی اشاره شده است به این دلیل که این گفته تناقض بحث آقای سروش را آشکار می کند، تناقضی که ایشان تا به حال برای آن جوابی نیافته اند. اتفاقاً سایت گویا چند روز پیش مقاله دیگری از آقای سروش منتشر کرد ("از مهدویت سیاسی تا ولایت مطلقه فقیه") که جوابیه ای بود بر انتقادی که یکی از دوستانشان در پی انتشار "سروش در جمع دانشجویان ایرانی در پاریس: روحانیت ما عوام است نه عوامزده" از ایشان کرده بودند. این مقاله تحت عنوان "تاسفی بر سخنان یک دوست"، اتفاقاً در رابطه با همان تناقض کذایی نوشته شده بود. آقای سروش در اوایل جوابیه شان پس از قدری گله از نویسنده مقاله، حجت‌الاسلام بهمن‌پور، و قدری کلی گویی مرسوم در باب اسلام و دموکراسی^۴ قول می دهند که نظر شان را مشخص کنند. آقای سروش می نویسند: "نوشته‌اید که 'لاجرم می‌خواهید با این استدلال بگویند که ملت ایران برای استقرار دموکراسی یا هرچیزی نظیر آن باید دست از تشیع بردارد'."

^۴ این بگفته خود آقای سروش لب کلام ایشان است:

لُب کلام من در باب دموکراسی و اسلام (که گزیده نارسای دانشجویان آن را به خوبی منعکس نمی‌کند) این بود که تمدن اسلامی تمدنی فقه‌محور است و از فقه سالاری تا دموکراسی که قلبش قانون سالاری (نوموکراسی) است، فاصله چندانی نیست. مسلمانان به رعایت قانون و مقررات در حیات فردی و جمعی خود خوی گرفته‌اند و لذا با قانون‌سالاری ناآشنا نیستند. نارسایی نظام فقهی البته در این است که تکلیف‌اندیش است نه حق‌اندیش. و لذا داروی شفا بخش حق را باید به این اندام نیم مرده تکلیف‌اندیش، تزریق کرد تا تندرستی و چالاکی دموکراتیک پیدا کند و جامعه عدالت‌آموزین (که بر مدار حقوق بشر می‌گردد) بر قامتش راست آید و توازی مطبوع و مطلوب میان حق و تکلیف برقرار کند. و این بسی فاصله دارد با آرمان خیال‌اندیشانه کسانی که خواهان استخراج دموکراسی از متن تعلیمات اسلامی‌اند.

منظور من از سروشیسم دقیقاً چنین کلی گویی‌هایی است که به هیچکدام از سوالات اساسی بحث پاسخ نمی دهد.

قریباً خواهیم گفت که من چه می‌خواهم بگویم." با وجود این وعده اما، بعد از خواندن سرتاسر مقاله متوجه می‌شویم که خیر، از آقای سروش نمی‌شود انتظار گفتاری روشن در این مورد را داشت. تنها مورد روشن این است که ایشان قرآن و کلام پیغمبر را حجت می‌دانند، و تصور می‌کنند با بحث در خصوص جایگاه مهدی و مهدویت و تشیع می‌توانند به سوالات مربوط به اسلام و دموکراسی پاسخ دهند. علاقمندان به این مباحث قطعاً خود خواهند خواند و قضاوت خواهند کرد.

خلاصه کنم: نه فقط اینجا بلکه هیچ جای دیگری هم آقای سروش به این مسائل پاسخ نداده است. اما مهم تر از آن اینکه خود آقای ایرانی هم در مقاله شان از انواع و اقسام ترفند ها استفاده کرده اند تا به پاسخ این سوالات نپردازند. من از جمله خصائل مهمی که برای سروشیسم برشمرده بودم به اجتناب از پرداختن به بحث اصلی اشاره کرده بودم و با خواندن این مقاله تنها چیزی که می‌توان گفت این است که "آفتاب آمد دلیل آفتاب!"

در هر حال از فحوا و لحن کلام آقای ایرانی برمی‌آید که بر آرای آقای سروش اشراف کامل دارند؛ بنابراین بهتر است برای روشن شدن مطلب و بجای انتخاب لحنی خردمندانه و کلی گویی های نه چندان مفید به این پاسخ ها اشاره کنند تا کمکی به بحث کرده باشند.

بگذریم و به سوالات بنیانی بازگردیم. مسئله مقاله من این نبوده و نیست که آیا آقای سروش سازشکار است یا نه و اینکه باید از خطوط قرمز بگذرد تا شجاعتش بر ما ثابت شود. مسئله این است که آنان که اعتقاد به سازگاری اسلام و دموکراسی دارند چگونه آیات قرآن را—که از نظر مسلمانان کلام خدا تلقی می‌شود—انجا که این آیات با اصول دموکراسی تناقض پیدا می‌کنند توضیح می‌دهند؟ به اعتقاد من بجای پرداختن به کلیات و سعی در تخریب بحث از طرق نه چندان روشنفکرانه می‌شود تلاش کرد و به نکات مشخصی که من گوشه هایی از آنها را در مقاله ام آورده ام و مطمئنم برای بسیاری از موارد ابهام تلقی می‌شوند پرداخت؛ نکاتی چون: تناقض آیاتی از قرآن را که به مرد اجازه می‌دهد زنش را کتک بزند با اصول ابتدایی دموکراسی چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیاتی که در آنها عملاً وجود برده پذیرفته شده است طبیعتاً با دموکراسی هیچگونه سنخیتی ندارند. سیستم دموکراتیکی که بر مبنای اسلام و بنابراین متن مقدسش—قرآن—شکل می‌گیرد با اینگونه آیات و بسیاری آیات مشابه چه می‌کند؟ در این آیات رابطه میان انسانها از طریق فرامین الهی تنظیم شده است و نه رای مستقیم مردم. من به طور مشخص به بخش هایی از این فرامین الهی اشاره کردم که به دلیل زشتی آشکارشان اگر به رای عمومی گذاشته شوند بی‌هیچ تردیدی طرد خواهند شد. در این صورت تکلیف چیست؟ آیا می‌توان گفت آیاتی داریم که صرفاً در رابطه با دورانی خاص مفهوم داشتند و امروزه دیگر ارزششان را از دست داده اند؟ آیا چنین موضعی تاثیری بر این ادعا که

قرآن کلام خداست نمی گذارد؟ به علاوه طرفداران اندیشه سازگاری اسلام و دموکراسی تناقض میان اتوریتته الهی—بر اساس آموزه های قرآن و پیغمبر—و اتوریتته مردمی که نشانه دموکراسی است را چگونه توضیح می دهند؟ آیا می توان قرآن را مانند هر متن دیگری نقد کرد و بسیاری از قسمت های آن را حاوی مطالب بی ارزشی دانست که در تناقض کامل با اصول اولیه دموکراسی قرار دارند؟ و اگر چنین امکانی وجود دارد آیا می توان این امکان را بررسی کرد که شاید بشود، بنا بر رای مردم، کلا تمام آموزه های اسلام را کنار گذاشت؛ در این صورت طبیعتا مسئله ای وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر اگر رای مردم تنها معیار است، اگر این رای اسلام و پیغمبر و قرآنش را بطور تام و تمام نفی کند، این رای کماکان باید پذیرفته شود. پس سوال را تکرار کنیم: طرفداران نظریه سازگاری اسلام و دموکراسی تا کجا این رای مردم را می توانند بپذیرند؟